

## توضیحی در اطراف مقاله «عرفان سعدی»

دکتر مهدی ماحوزی\*

مقاله «عرفان سعدی» به قلم دوست ارجمند و گرانمایه دکتر جعفر آقاییانی چاوشی استاد دانشگاه صنعتی شریف با ترجمه دکتر محمد مهدی فولادوند مترجم توانا و گرانسنگ را در فصل نامه آینه میراث شماره ۱۹ و ۱۸ بخش نقد و معرفی کتاب، صفحه ۲۹ خواندم و با نظر ارجمند دو استاد بزرگوار: «روژه آرنالدز» از دانشگاه سوربن و «دکتر تقی پورنامداریان» از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آشنا شدم.

محور مقاله «عرفان سعدی» تبیین این نکته است که «سعدی شخصیتی است اجتماعی با تأملات عرفانی» و نویسنده در جهت نقد سخن «هانری ماسه» ایرانشناس نامدار فرانسوی که: سعدی را چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی اصطلاحاً عارف نمی‌شناسد با بحثی درباره سفر به عالم نهان، اندیشه درباره انسان و طبیعت، تأمل در شناخت خدا و ویژگی‌های کلی عرفان سعدی بر نکته محوری مقاله خویش تأکید می‌کند.

در این رهگذر نخست باید دید «عرفان» چیست. صرف نظر از معنی لغوی عرفان که همان شناختن، بازشناختن، درایت و آگاهی است، در اصطلاح، نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسما و صفات اوست و نیز راه و روشی است که

\* استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن

مردان خدا برای شناخت ذات باری تعالی برگزیده‌اند.

عرفان و شناخت ذات حق به دو طریق میسر است: یکی راه استدلال، یعنی شناخت مؤثر از راه اثر و شناخت صفات از راه افعال و شناخت ذات از راه صفات. این نوع معرفت ویژه دانشمندان و خردمندان و اصحاب عقل و استدلال است.

راه دوم با تصفیه باطن و تحلیه روح حاصل می‌شود، که ویژه انبیا، اولیا و اهل کشف و شهود است و معرفت حصولی می‌تواند راه گشای معرفت حضوری شود. عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق باید مراحل را پیمود، تا آدمی بتواند بر حسب استعداد خود از حق و حقیقت آگاهی یابد و این شناخت متوقف است بر خودشناسی، چنان که ناصر خسرو گوید:

**اگر بشناختی خود را به تحقیق هم از عرفان حق یابی تو توفیق**

سعدی در گلستان گوید: «یکی از مشایخ را پرسیدند که حقیقت تصوف چیست؟»

گفت: پیش از این طایفه‌ای بودند در جهان به صورت پراکنده و به معنی جمع، امروز طایفه‌ای هستند به صورت جمع و به معنی پراکنده». چنان که شیخ ابوسعید ابوالخیر گوید: التصوف حالاً، فصار قالاً، ثم ذهب الحال و الثقال و جاء الاحتیال.

تصوف در آغاز حالتی عرفانی بود، سپس آن حالت فراموش شد و جای آن را قیل و قال و لاف و گزاف گرفت و خودخواهی و نیرنگ و دکانداری ملازم مدعیان معرفت گردید.

در تعریف عرفان و تصوف از عارفان و مشایخ صوفیه صدها عبارت می‌توان نقل کرد که چندان به شناخت حقیقت مددی نمی‌رساند و غالباً متعارض می‌نماید. در این تعریف‌ها، اصل اعتدال فراموش شده، رابطه انسان و خدا و نقش آدمی در ایجاد مدینه فاضله و جهان آرمانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در اندیشه متشرعان و متفکران مسیحی و یهودی جز بندرت فاصله میان انسان و خدا و جهان دنیا و آخرت را می‌توان مشاهده کرد.

در تفکر ارباب نحل نیز گاهی این شکاف عمیق تر می‌شود. گویی آدمی را در جهان هستی مسؤولیت و اعتباری نیست.

مادی‌گرایان و منکران متافیزیک یا مابعدالطبیعه نیز دو دسته‌اند: طایفه‌ای که تفکر سوسیالیستی دارند و می‌خواهند جامعه آرمانی خود را بر محور عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت اداره کنند و گروهی که بر محور سرمایه‌داری و تفکر بورژوازی،

اقتصاد را مایه سعادت شناخته، همه مسائل جهان را بر آن اساس توجیه می‌کنند. ناگفته نماند که در میان برخی ملل متدین که دیانت فرع بر سیاست شناخته شده است، این طبقه بندی صادق است.

در میان ملت‌های مسلمان نیز وفاق و سازگاری بر محور تعالیم پیامبر اسلام کمتر دیده می‌شود، هر چند در شریعت اسلامی برقراری رابطه میان دنیا و آخرت و انسان و خدا میسر است، لیکن تلقی حاکمان و فرمانروایان ملل مسلمان از دیانت و زهد خشک و عبوس برخی از متشرعان مذاهب اسلامی و ریاکاری گروهی از دکانداران شریعت و مدعیان تصوف و عرفان، دسترسی به جامعه آرمانی و نیل به سعادت دنیا و آخرت را دشوار ساخته است.

### عرفان سعدی

با توجه بدین مقدمه، سعدی شیرازی در چهار چوب فلسفه اسلامی و شریعت نبوی عرفان خود را تبیین می‌کند. عرفانی که ترجمان اندیشه و دریافت او از حقیقت تعالیم اسلامی است و نقشی که آن تعالیم در تشکیل «مدینه فاضله» و هدایت آدمی در جهت نیل به کمال و تهذیب برعهده دارد.

نقش محوری اعتقاد راستین سعدی در ساختار اندیشه عرفانی او، محک و معیاری است برای تعیین جایگاه وی در میان متفکران، عارفان و گویندگان بزرگ جهان اسلام، بویژه ایران.

دانش گسترده و آگاهی عمیق سعدی به معارف زمان خود از سویی و آشنایی با طبقات مختلف اجتماعی و پیشوایان و پیروان ملل و نحل از رهگذر سفرهای بسیار و از همه مهمتر ذوق سلیم و اعتدال‌گرایی وی موجب شده است که با حفظ نقش محوری اعتقاد اسلامی خویش، عرفانی معتدل و برکنار از تعصب‌ها و تحزب‌ها در آثار ارجمند خویش ارائه دهد.

سعدی را در هیچ مشرب فلسفی یا طریقت عرفانی و صوفیانه و حتی مکتب ادبی نمی‌توان محدود کرد. با این همه اشراف او بر مکاتب فلسفی و عرفانی و تأثیر پذیری او از مکتب ادبی خراسان، بدو جامعیتی بخشیده است که وی را از همه نام‌آوران مکاتب متمایز ساخته است.

نکته قابل ملاحظه و شایسته تأمل در عرفان سعدی این است که وی توانسته است

تمام مبانی حکمت و عرفان نظری را که با موازین اعتقادی وی سازگار است به صورت حکمت عملی و غالباً از رهگذر تمثیل در آثار خویش، بویژه در بوستان و گلستان تبیین و تحلیل نماید.

از آنجا که سعدی شرایع الاهی را بِالْأَعْمِّ و شریعت اسلامی را بِالْأَخْصِّ ضامن سعادت دو جهان می‌شناسد، معتقد است که حاکمان و فرمانروایان معتقد بدان شرایع باید در ساختن جامعه آرمانی و حفظ کرامت و منزلت انسان و ریشه کن کردن اساس تجاوز و تبعیض و فقر و محرومیت بکوشند و به کنه مسؤولیت خویش سخت بیندیشند و اگر به شریعتی هم اعتقاد ندارند، بدین ارزش‌های والا ارج نهند.

در بحث «جدال سعدی با مدعی» و «مناظره توانگر و درویش» در باب هفتم گلستان اندیشه عارفانه سعدی را به زیباترین عبارت می‌یابیم، آن جا که از داوری قاضی سخن می‌گوید:

مقربان حق - جلّ و علا - توانگراند درویش سیرت و درویشانند توانگر همت  
و مهین توانگران آن است که غم درویش خورد و بهین درویشان آن است که کم  
توانگر گیرد.

آن جا که از ابوبکر سعدبن زنگی و سعدبن ابوبکر سخن می‌گوید، او را به جود و رعایت احوال مردم می‌ستاید:

پدر به جای پسر هرگز این کرم نکند که دست جود تو با خاندانِ آدم کرد  
خدای خواست که بر بندگان ببخشاید تو را به رحمتِ خود پادشاهِ عالم کرد  
«پادشاه را کرم باید تا بدو گرد آیند، و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را  
این هر دو نیست».

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند  
در باب دوم گلستان، هنگامی که گمشده‌ای در مناهی هدایت می‌شود، لیکن از زبان مردم شکایت پیش پیر طریقت می‌برد، پاسخ پیر یک تربیت عملی است برای وی:

شکر این نعمت چگونه گزاری که بهتر از آنی که پنداردند.

نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند  
اما مرا - که حسن ظن همگان در حق من بکمال است و من در عین نقصان - روا  
باشد اندیشه بردن و تیمار خوردن.

سعدی در گلستان اشارت خواجه عالم پیامبر اسلام را در حدیث «الفقر فخری» به

فقر طایفه‌ای می‌داند که «مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه آنان که خرقة ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند».

او تنها «تسیح هزاردانه بر دست پیچیدن» را هنگام بسیج و مردن بی‌اثر می‌شناسد، اگر توشه‌ای از کار نیک و خدمت به خلق فراهم نیامده باشد.

«امرسون» نویسنده و متفکر آمریکایی در سده نوزدهم معتقد است که «سعدی در گلستان و بوستان به زبان همه ملت‌ها و اقوام جهان سخن می‌گوید و دستورهای اخلاقی آن، قوانین عمومی و بین‌المللی است».

علت آن است که عرفان سعدی تنها متوجه فضایل نیست، بلکه زشتی‌ها و نابخاری‌های جامعه را نیز معرفی می‌کند. تنها به جهان آخرت نمی‌اندیشد. تنظیم امور زندگی مردم را از وظایف حاکمان و امیران می‌داند و از پست‌ترین هواهای نفسانی تا برترین و متعالی‌ترین صفات و کیفیات روحی او گفتگو می‌کند.

از سرزمین هند تا دیار طرابلس سفر کرده و از رهگذر برخورد با مردم از هر قوم و نژاد و از هر دین و ایمان، مشربی وسیع یافته و با دیدی فراسوی تنگ نظری‌ها و خام طبعی‌ها بینش عرفانی خود را بکار گرفته است.

کسانی که مقرب درگاه امیر و وزیرند، در منطق سعدی وظیفه ارشاد دارند:

**هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید**

این نکته نیز شایسته ذکر است که در حکایت‌های گلستان گاهی خلاف این مقصود مشاهده می‌شود و گویی سعدی در بیان آن حکایت‌ها می‌خواسته است به رسم‌ها و عادت‌های زمان اشارتی کند و شاید در پایان کار فرصت تنقیح مطالب نیافته است.

در بوستان که باید حکمت عملی سعدیش نامید، چه از حیث لفظ و چه از نظر معنی عرفان سعدی بیشتر جلوه می‌کند:

کسی را بسده پایه مهتران	که بر کهتران سر ندارد گران
به خردان مفرمای کار درشت	که سندان نشاید شکستن به مشت
نخواهی که ضایع شود روزگار	به ناکار دیده مفرمای کار
دل دوستان جمع، بهتر که گنج	خزینه تهی، به که مردم برنج
غم زبردستان بخور، زینهار	بترس از زیردستی روزگار
برو پاسب درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
مریز ای حکیم آستین‌های دُر	چو می‌بینی از «خویشتن» خواجه‌پُر

سعدی هرگاه می‌خواهد کرامات صوفیان را معرفی کند، خلق و خوی انسانی آنها را برترین کرامت می‌شناسد:

ز گرمابه آمد برون بایزید	شنیدم که وقتی سحرگاه عید
فرو ریختند از سرایی به سر	یکی طشتِ خاکسترش بی‌خبر
کف دستِ شکرانه مالان به روی	همی گفت ژولیده دستار و موی
به خاکستری روی درهم کشم؟!	که‌ای نفس من در خور آتشم

به عزت و غرور در خود ننگریستن و پلید اعتقاد پاکیزه پوش نبودن، شرط معرفت است، چه در غیر این صورت سگ حق شناس به سیرت از مردم ناسپاس به است. آن که از دعوی پر است، تهی می‌رود و آن که تهی می‌آید از معانی لبریز می‌گردد. خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نغز و آنان که «سپید و سیاه پاره به سالوس بردوخته‌اند و بی سعی و عمل زران دوخته‌اند» در خور عنوان پارسایی نیستند.

سعدی نمی‌پسندد که پادشاهی خدمت به خلق را رها کند و زهد مرسوم را در پیش گیرد:

تو بر تخت سلطانی خویش باش	به اخلاق پاکیزه درویش باش
طریقت بجز خدمت خلق نیست	به تسبیح و سجاده و دلق نیست

در بوستان سعدی نکته‌های عرفانی بسیار هست که نشان می‌دهد سعدی دیدی هنری به فرآورده‌های ذوقی و عرفانی داشته و گاهی به مقام استغراق رسیده است. این نکته‌ها در قلمرو «حال» گفته شده، به قول دکتر شفیعی کدکنی نگاهی هنری به الاهیات و مذهب است و رفتاری است هنری با زبان قال. در سخن عرفانی سعدی، عناصر چهارگانه دید هنری یعنی چند معنایی بودن، تخیل رمز و عادت شکنی حضوری آشکار دارد.

کسی را در این بزم ساغر دهند	که داروی بی‌هوشیش در دهند
مگر بویی از عشق مستت کند	طلبکار عهد السنت کند
دگر مرکب عقل را پویه نیست	عنائش بگیرد تحیر که بیست (بایست)
خوشا وقت شوریدگان غمش	اگر زخم بینند و گمر مرهمش
گدایانی از پادشاهی نفور	به امیدش اندر گدایی صبور
سلاطین عزلت، گدایان حی	منازل شناسان گم کرده پی

تهی دست مردان پر حوصله  
عزیزان پوشیده از چشم خلق  
به خود سرفرو برده همچون صدف  
حریفان خلوت سرای الست  
جهان پرسماع است و مستی و شور  
تو قائم به خود نیستی یک قدم

بیابان نوردان بی قافله  
نه زنار داران پوسیده دل  
نه مانند دریا برآورده کف  
به یک جرعه تا نفخه صور مست  
ولیکن چه بیند در آینه کور؟!  
ز غیبت مدد می رسد دم بدم

\*\*\*

نسخست او ارادت به دل در نهاد  
سرآورد و دست از عدم در وجود  
وگر نه کی از دست جود آمدی؟!  
اگر نه زبان قصه برداشتی  
چه اندیشی از خود که فعلم نکوست؟!  
شادمانی از آنکه در غایت غایت

پس این بنده بر آستان سر نهاد  
در این جود بنهاد و در آن وجود  
محال است کز سر سجود آمدی  
کس از سر دل کی خبر یافتی؟!  
از این درنگ کن که توفیق اوست  
شادمانی از آنکه در غایت غایت

### عرفان سعدی در آینه غزل

سعدی شیفته زیبایی است. هر پدیده هستی در نظر او زیباست، چه پدید آرنده هستی را زیبا و جمیل می شناسد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
تنها «عارف مدهوش» نیست که با زبان، آفریننده را می ستاید، هر موی او نیز ستایشگر آفریدگار است:

هر سحر از عشق دمی می زنم  
روز دگر می شنوم بر ملا  
قصه دردم همه عالم گرفت  
در که بگیرد نفس آشنا؟!  
شادمانی از آنکه در غایت غایت

دیده کوه نظران بر ورق صورت خوبان خط می بیند و عارف، قلم صنع آفریدگار را. وقتی می خواهد این سخن عارفانه را که «پروردگار پیش از آفرینش عالم محبت خود را به آدمی اختصاص داد و سپس از روح خود در او دمید» از زبان غزل تبیین کند، از همه گویندگان بزرگ و عارفان نامبردار در می گذرد و از نظر قوت تعبیر و دمیدن روح معنی در قالب لفظ معجزه می آفریند:

همه عمر بر ندارم سر از این خمار و مستی  
تو نه همچو آفتابی که حضور و غیبت افتد  
که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست  
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی  
شادمانی از آنکه در غایت غایت

همین مضمون را سعدی در چند غزل به تعبیری دیگر آورده است:

در ازل بود که پیمان محبت بستند      نشکند مرد، گرش سر برود پیمان را  
چشم همت نه به دنیا که به عقبا نبود      عارف عاشق شوریده سر گردان را  
سعدی ملک ابد را خونبهای آن شیفته جانی می‌داند که کشته شمشیر عشق است :  
هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد      گو غم مخور که ملک ابد، خونبهای اوست  
در نظر او، «بامداد عاشقان را شام نیست»، زیرا «خوشر از دوران عشق ایام  
نیست».

مستی از من پرس و شور عاشقی      و آن کجا داند که دُرد آشام نیست  
سعدی «کشوری مجموع تر از ملک رضا» نمی‌شناسد و شکایت از دوست را خلاف  
آیین رضا می‌داند:

آن، دوست نباشد که شکایت کند از دوست

بر خون که دلارام بریزد، دیتی نیست  
گاهی سعدی چون اشعریان به جبر متمایل شده و چون سایر گویندگان بزرگ:  
سنائی، نظامی، عطار، مولانا و حافظ، سعادت آدمی را تعیین شده و نوشته شده می‌داند:  
کار به تدبیر نیست، بخت به زور آوری

دولت و جاه آن سری است، تا که کند اختیار

و برای معرفی صوفیان بازاری و دُرد خواران مصطبه نشین به صراحت می‌گوید:  
بس که خرابات شد صومعه صوف پوش      بس که کتب خانه گشت مصطبه دُردخوار  
مدعی از گفت و گوی، دولت معنی نیافت      راه نبرد از ظلام، ماه ندید از غبار  
چنان که در بوستان هم گوید:

حقیقت سرائی است آراسته      هوا و هوش، گرد برخاسته

نیینی به جایی که برخاست گرد      نبیند نظر، گر چه بیناست مرد

گاهی به تعریض و زمانی به تصریح سعدی در مقام ارزیابی ارباب طریقت و ناشسته  
رویاب طریقت فروش برمی‌آید:

اگر ز مغز حقیقت به پوست خرسندی      تو نیز جامه ازرق بپوش و سر بتراش  
مراد اهل طریقت، لباس ظاهر نیست      کمر به خدمت سلطان ببند و صوفی باش  
در سر تا سر غزلی به مطلع:

هر که با یار آشنا شد، گو ز خود بیگانه باش

تکیه بر هستی مکن، در نیستی مردانه باش



سعدی حقیقت عرفان را بر شکافته و اجمالاً می‌گوید: «خداوند در دل صورت پرستان حضور نمی‌یابد. تکیه بر «هستی» کردن و در «نیستی» مردانه نبودن، شرط طریقت نیست.

اینک بیت‌هایی از چند غزل سعدی را به عنوان شاهد مثال می‌آوریم:

عصرها در سینه پنهان داشتیم اسرار دل  
آخر ای آینه جوهر، دیده خود بر گمار  
نقطه سز، عاقبت بیرون شد از پرگار دل  
صورت حق چند پوشی در پی زنگار دل؟!

\*\*\*

دوش در صحرای خلوت گوی تنهائی زدم  
خرقه پوشان صوامع را «دوتائی» چاک شد  
خیمه بر بالای منظوران بالائی زدم  
چون من اندر کوی وحدت گوی تنهائی زدم  
بس که سنگ تجریت بر طاق مینائی زدم  
پشت دستی بر دهان عقل سودائی زدم  
تا به جوهر طعنه بر دُرهای دریائی زدم  
چون صدف پروردم اندر سینه دُر معرفت  
کینت سعدی فرو شست ز دیوان وجود  
پس قدم در حضرت بیچون مولائی زدم

\*\*\*

زیر این دلک کهن، فرعون و قتم بی ریا  
می‌کنم دعوی که بر طور غمش موسا منم

\*\*\*

قلب زر اندوده نستانند در بازار حشر  
خالصی باید که بیرون آید از آتش سلیم

\*\*\*

ما امید از طاعت و چشم از صواب افکنده‌ایم

سایه سیمرخ همت بر خراب افکنده‌ایم

رستمی باید که پیشانی کند با دیو نفس

گر بر او غالب شویم، افراسیاب افکنده‌ایم

\*\*\*

ساقیا می‌ده که ما دردی کش میخانه‌ایم

با خرابات آشناییم، از خرد بیگانه‌ایم

گر چه قومی را صلاح و نیکنامی ظاهر است

ما به قَلّاشی و رندی در جهان افسانه‌ایم

\*\*\*

زاهدی، بر بادِ «إِلا» مال و منصب دادن است  
عاشقی، در ششدرِ «لا» کفر و ایمان باختن  
بر کفی جام شریعت، بر کفی سندان عشق  
هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

\*\*\*

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی  
نگهی به خویشتن کن، که تو هم گناه داری  
به کدام روسپیدی، طمع بهشت بندی  
تو که در خریطه (جریده) چندین ورق سیاه داری

\*\*\*

ای صوفی سرگردان در بند نکو نامی  
تا دُرد نیاشامی، زین دُرد نیارامی  
زهدت چه بکار آید، گر رانده درگاهی؟!  
کفرت چه زیان دارد، گر نیک سرانجامی؟!

\*\*\*

اگر لذت «ترک لذت» بدانی  
دگر شهوت نفس، لذت نخوانی  
سفرهای علوی کند مرغ جانت  
گر از چنبر آز، بازش پرانی  
همه عمر تلخی کشیده است سعدی  
که نامش برآمد به شیرین زبانی

### عرفان سعدی در عرصه قصیده

سیمای سعدی در عرصه قصیده نیز بکلی متمایز است از چهره تاریک ستایشگران زر و زور و گویندگان گزافگوی فرصت طلب که سوکمندانه تاریخ ادبیات ایران را از روشنی مستمر بازداشته، شعر فارسی را که جولانگاه عواطف پاک و اندیشه بلند تبار ایرانی است، با خودنمایی‌ها و نابکاری‌های خود درآمیخته‌اند.

دشتی در کتاب قلمرو سعدی در فصل «جلوه گاه شخصیت سعدی» می‌گوید:  
بخشی از قصاید سعدی، میدان تأملات و تفکرات و عرصه جولان تخیلات و مشاعر اوست.

در بخشی دیگر نیز باید او را از صف گویندگان بازاری و در یوزه گران دروغزن دور و منزله دانست و در زمره پارسایان خیراندیش و پیشوایان تعلیم و تربیتش بر شمرد.

تبلور «عرفان» در قصاید سعدی نشان می‌دهد که صاحب مکتب است. تغایر و تخالف بالذات در آرای اخلاقی و تفکرات عرفانی او دیده نمی‌شود و اگر در ستایش

اشخاص یا در مباحث تربیتی گاهی تعارض، تغایر یا تضاد محسوس است، این تغایر و تضاد متوجه هدف بلند و دیدگاه ارجمند او نیست.

در این چند بیت که ممدوح او «مجدالدین رومی» است، پارسایی و خیراندیشی سعدی آشکار است:

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد  
غلام همت آنم که دل برو ننهاده  
نگویمت بتکلف «فلان دولت و دین  
سپهر مجد و معالی، جهان دانش و داد»  
یکی دعا کنمت بی رعونت از سر صدق  
خدا در نفس آخرین بیامرزاد  
در مدح علاءالدین و شمس الدین جوینی که هر دو برادر اهل فضل و کمالند و به  
سعدی ارادت می‌ورزند، قصیده‌هایی می‌توان یافت، لیکن در هیچ یک از این قصاید  
مبالغه دیده نمی‌شود، بلکه آنان را به خیر و صلاح و دادورزی و خردمندی ترغیب و  
توصیه می‌کند. بدین قصیده بنگریم:

بسی صورت بگردیده است عالم  
وزین صورت بگردد عاقبت هم  
عمارت با سرای دیگر انداز  
که دنیا را اساسی نیست محکم  
حرامش باد ملک و پادشاهی  
که پیشش مدح گویند، از قفا ذم  
نه هر کس حق تواند گفت گستاخ  
سخن ملکی است سعدی را مسلم  
در مدح اتابک ابوبکر سعدین زندگی این قصیده که بیت‌هایی از آن نقل می‌شود،  
نماد عرفان سعدی است:

بنویتند ملوک اندرین سپنج سرای  
کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای  
نیاز باید و طاعت، نه شوکت و ناموس  
بلند بانگ چه سود و میان تهی چودرای؟!  
دو خصلت است نگهبان ملک و یاور دین  
به گوش جان تو اندازم این دو گفت خدای  
یکی که گردن زور آوران به قهر بزن  
یکی که از در بیچارگان به لطف درآی  
اگر توقع بخشایش خدایت هست  
به چشم عفو و کرم، بر شکستگان بخشای  
هر آن کست که به آزار خلق فرماید  
عدوی مملکت است او به کشتنش فرمای  
به کامه دل دشمن نشیند آن مغرور  
که بشنود سخن دشمنان دوست نمای  
نگویمت چو زیان آوران رنگ‌آمیز  
که ابر مشک فشانی و بحر گوهر زای  
نکاهد آنچه نوشته است و عمر نفرماید  
پس این چه فایده گفتن که تا به حشر پپای  
مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی  
به عدل و عفو و کرم کوش در صلاح افزای  
به گفته دشتی مدایح سعدی از چند جهت ممتاز و مشخص است:

۱. اعتدال (نه تذلل نه اغراق)؛ ۲. تشویق امیران به فضایل و تقویت فضایل؛ ۳. ابراز ارادت به ممدوحانی که بدو اعتقاد و محبت داشته‌اند؛ ۴. ادای تکلیف؛ ۵. نصیحت و انذار.

پارسایی، خرسندی و قناعت، جهان بینی، تواضع، سماحت و گذشت، نداشتن جمود و تعصب مروت، شرم و آهستگی در برابر همگان از هردین و مذهب یا آشنا و بیگانه، به اضافه زبان رسا و ادب کم‌نظیر، اندیشه پاک و منطق قوی - که اخلاقاً خواننده را به قبول آن الزام می‌کند - و دیگر صفات برجسته در این گوینده بزرگ، عرفانی را پدید آورده است که حتی در عرصه قصاید نیز بازتابی گسترده دارد.

دستی در بخش «جلوه‌گاه شخصیت سعدی» می‌گوید:

سعدی شیخ ابوسعید یا بسطامی، صوفی وارسته دور از جنجال سیاست نیست. او چون جلال‌الدین محمد، قطب دائرة روحانی و فارغ از حوادث تاریخی قرار نگرفته و چون حافظ رند و پشت پا زده به تمام مقررات اجتماعی نیست. سعدی مانند ناصر خسرو، مردود اجتماع نشده و به بیغوله «یمگان» نیفتاده، تا هر چه در دل دارد بگوید، بلکه در متن اجتماع قرار دارد.

با این همه سعدی یک گام از دایره قناعت و عزت نفس دور نمی‌شود و از احترامی که به ذات خویش دارد، گامی پس نمی‌نهد.

بر اساس آن چه گفته شد، سعدی، سعدی است و جایگاه او در میان همه گویندگان، عارفان صوفیان و متفکران ایران، بلکه جهان مشخص و متمایز است.

## جبر و اختیار

گفتیم که سعدی متشرع است و نقطه محوری اندیشه او همان شریعت اسلامی است. با همه احاطه‌ای که بر فلسفه داشته است، این احاطه یا لااقل آشنایی نتوانسته است در اعتقادات او رخنه‌ای ایجاد کند.

سعدی، حنفی است و اصل جبر را پذیرفته است، ولی نه جبر مذموم. او معتقد است که خدای، آدمی را به صفت حیوانی و فرشتگی آفریده است. فرشته را مقتضیاتی است و حیوان را نیز مقتضیاتی. در فطرت آدمی تمایل به زیبایی و نیکی و فضیلت مندرج است، همچنان که تمایل به زشتی و درندگی و بیدادگری. عقل میبزرگ که وجود و تاثیر آن در آدمی قهری و فطری است، برای آن است که خوی بهیمی را تعدیل کند و او را بدان

جهت که خواست و نوشته الهی است - یعنی پاکی و تهذیب - عروج دهد. این دو خصیصه هر دو فطری آدمی است، لیکن دریافت این دو خصیصه، تنها ویژه آدمی است، هر چند ذاتاً و فطرتاً انسان می تواند به هر دو سوی میل کند. چون حیوان و فرشته نیست که در قبول زشتی و زیبایی اختیاری نداشته باشد، نهایت این اختیار را نیز ذات حق در ازل مقدر فرموده است.

اگر سعدی در بوستان می گوید:

سرآورد و دست از عدم در وجود  
وگر نه کی از دست جود آمدی؟!  
در آن جود بنهاد و در آن سجود  
محال است کز سر سجود آمدی  
این سخن از کنه اعتقاد او برمی خیزد، یعنی اگر این امکان را ذات حق برای آدمی اراده نکرده بود، آدمی به جود و سجود نمی پرداخت.

یکی حلقه کعبه دارد به دست  
گر آن را بخواند که نگذاردش؟!  
یکی در خراباتی افتاده مست  
ور این را براند، که باز آردش؟!  
نه مستظهر است این به اعمال خویش  
نه آن را در توبه بسته است پیش  
از این سه بیت بوستان برمی آید که علم خداوند به کیفیت اعمال بندگان و چگونگی نیت و قصد آنها، چه بسا سرنوشتی دور از تصور آدمیان - برای آن کسی که مؤمن یا فاسق معرفی شده است - رقم زند و چه بسا پاک و ناپاک خواندن آدمیان از سوی حاکمان و داوران اجتماع، با داوری ذات حق مغایرت داشته باشد.

سعدی از یک سو شفاعت را اختصاص به ذات حق می دهد و چون اشعریان سعید و شقی را در بطن مادر، سعید و شقی می خواند:

اگر خدای نباشد ز بنده ای خشنود  
قضای «کن فیکون» است حکم بار خدای  
بخواند و راه ندادش، کجا رود بدبخت؟!  
نه رنگ عاریتی بود در دل فرعون  
قلم به طالع میمون و بخت بد رفته است  
گنه نبود و اطاعت نبود بر سر خلق  
مقدر است که از هر کسی چه فعل آید  
به سعی مائطه اصلاح زشت نتوان کرد  
سیاه زنگی هرگز شود به آب سفید؟!  
شفاعت همه پیغمبران ندارد سود  
بدین سخن، سخنی در نمی توان افزود  
بیست دیده مسکین و دیدنش فرمود  
که صیقل «ید بیضا» تواندش بزود  
اگر تو خشمگینی ای پسر وگر خشنود  
نوشته بود که این ناجی است و آن مأخوذ  
درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود  
چنان که شاهدهی از روی خوب نتوان سود  
سپید رومی هرگز شود سیاه به دود؟!  
شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

که چون نگاشته باشند، مشکل است درود  
دهی و گر ندهی، بودنی بخواهد بود  
به دست خوی بد خویشان گرفتارند

سعادتی که نباشد، طمع مکن سعدی  
قلم به آمدنی رفت و گر رضا به قضا  
و از سوی دیگر می گوید:  
دعای بد نکنم بر بدان، که مسکینان

\*\*\*

چو دست می دهدت تخم دوستی افشان  
وگر چنین نکنی، از تو باز ماند همان!  
اگر قبول کنی، گوی بردن از میدان

زمین دنیا بستان و زرع آخرت است  
بده، که با تو بماند جزای کرده نیک  
کلید گنج سعادت نصیحت سعدی است

\*\*\*

نیاید ز تخم بدی بار نیک  
کزو خرمن کام دل بر نداشت  
که بد مرد را نیکی آمد به پیش  
منازل به مقدار احسان دهند  
به درگاه حق منزلت بیشتر

مکن بد که بدینی از بار نیک  
کسی دانه نیکمردی نکاشت  
نه هرگز شنیدیم در عمر خویش  
کرم کن که فردا که دیوان نهند  
یکی را که «سعدی» قدم بیشتر

این تغایر و تخالف در سرتاسر کلیات سعدی دیده می شود و اگر بتوان در صدی  
برای جبر و اختیار تعیین کرد، نگارنده معتقد است که صدی نود گفته ها و سروده های  
سعدی دلالت بر جبر دارد، لیکن جبر ممدوح؛ چه سعدی بر محور اعتقادات اسلامی و  
بر اساس تربیت ایرانی اختیار را بویژه در حوزه تکالیف لازم می شمارد.

بحث در این مقوله فلسفی و کلامی، سر دراز دارد و مستلزم آن است که فارغ از  
دلایل استحسانی، همه شواهد کلیات سعدی و زمینه های مباحث او را تحلیل و  
ارزشیابی کرد.

از آن جا که سعید مسؤولیتی خطیر در هدایت جامعه برعهده گرفته است، نفی  
اختیار را بر نمی تابد و به ثواب و عقاب و پاداش نیک و بد اعتقاد دارد، و از آن جا که  
هیچ پدیده و حادثه ای را بیرون از حوزه مشیت حضرت حق نمی شناسد. اختیار آدمی  
را نیز در انجام یا عدم انجام اوامر و نواهی حق یا شریعت، مقدر ذات حق و معلل حکم  
ازلی او می داند.

آنچه در این مقاله گفته آمده است، توضیحی است در اطراف مقاله «عرفان سعدی»  
نوشته «دکتر آقایانی چاوشی» با تأکید بر این حقیقت که مقاله ایشان از نظر نگارنده

دوره جدید سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۲ (پیاپی ۲۲)

مطلوب و موجه است و نشان دهنده اندیشه متعادل ایشان. هرگز نمی‌پنداشتم، این توضیح بدین تفصیل گراید، لیکن شیفتگی آن دوست عزیز به سعدی و تقد پاک و از دل برخاسته وی موجب شد که در این رهگذر عرض ارادتی کنم و دعوت مخلصانه‌اش را پاسخ گویم. امید است این بحث زیبا که در فصل نامه «آینه میراث» گشوده شده است، همچنان ادامه یابد و ارباب فضل و ادب به صورتی جامع الاطراف نکته‌های ناگشوده «عرفان سعدی» را بازگویند و ابعاد و زوایای شخصیت سعدی - این گوینده نادره کار ادب فارسی - را بیاستگی نشان دهند.



### کتاب‌شناسی

- ۱ - بوستان سعدی / تصحیح و توضیح دکتر یوسفی، غلامحسین، نشر انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول: ۱۳۵۹ ش.
- ۲ - ذکر جمیل سعدی / کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد، ۱۳۶۴ ش.
- ۳ - سلسله موی دوست / تألیف دکتر حسن لی، کاروس، انتشارات هفت اورنگ (شیراز) چاپ اول: ۱۳۷۸ ش.
- ۴ - شرح گلستان / دکتر خزانلی، محمد، انتشارات علمی، چاپ دوم: ۱۳۴۸ ش.
- ۵ - غزلیات سعدی / (جلد ۲) به کوشش دکتر خطیب رهبر، خلیل، انتشارات سعدی، چاپ سوم: ۱۳۶۸ ش.
- ۶ - قلمرو سعدی / تألیف دشتی، علی، زیر نظر ماحوزی، مهدی، انتشارات اساطیر، چاپ اول: ۱۳۶۴ ش.
- ۷ - کلیات سعدی / تصحیح فروغی، محمدعلی، انتشارات وزارت فرهنگ: ۱۳۲۰ ش.
- ۸ - گلستان سعدی / تصحیح و توضیح دکتر یوسفی، غلامحسین، نشر شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول: ۱۳۶۸ ش.